

سقوط شاه

و

پیروزی انقلاب اسلامی ایران

نوشته

فضل الله صوابی



انتشارات اطلاعات

تهران - ۱۳۹۶

سرشناسه: صلواتی، فضل الله، ۱۳۱۷-
عنوان و نام پدیدآور: سقوط شاه و پیروزی انقلاب اسلامی ایران / نوشته فضل الله صلواتی
مشخصات نشر: تهران: اطلاعات، ۱۳۹۶
مشخصات ظاهری: ۱۰۰۰ ص.:
شابک: 978-600-435-022-8

وضعیت فهرست نویسی: فیبا
موضوع: محمدرضا پهلوی، شاه ایران، ۱۲۹۸-۱۳۵۹
موضوع: Mohammad Reza Pahlavi, Shahanshah of Iran
موضوع: ایران - تاریخ - انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷
موضوع: Iran-History-Islamic Revolution, 1979
شناسه انجمن: مؤسسه اطلاعات
رده بندی کتره: ۱۳۹۵ ۷ ص/۱۵۰۱ DSR
رده بندی دیویی: ۹۵۸.۰۲۴
شماره کتابشناسی ملی: ۴۴۳۶۷۰۷



انتشارات اطلاعات

تهران: خیابان میرداماد، خیابان نفت جنوبی، روزنامه اطلاعات، شماره پستی ۱۵۴۹۹۵۳۱۱
تلفن: ۲۹۹۹۳۴۵۵۶
فروشگاه مرکزی: بزرگراه حقانی، روبروی ایستگاه مترو، ساختمان روزنامه اطلاعات، تلفن ۲۹۹۹۳۴۸۶
فروشگاه شماره (۱): خیابان انقلاب اسلامی، روبروی دانشگاه تهران، تلفن: ۶۶۴۶۰۷۳۴

سقوط شاه و پیروزی انقلاب اسلامی ایران

نوشته دکتر فضل الله صلواتی

ویراستار: افسانه قارونی
طراح جلد: رضا گنجی
صفحه آرا: رحیم رضائی
حروف نگاری، چاپ و صحافی: مؤسسه اطلاعات

چاپ اول: ۱۳۹۶
شمارگان: ۱۰۵۰ نسخه

قیمت: ۵۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۳۵-۰۲۲-۸ ISBN: 978-600-435-022-8

Printed in Iran همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

فهرست

پیشگفتار ۷

بخش دوم عوامل درون حکومت

فصل اول: مطلق گرایی و خود محور، شاه.....	۲۵
فصل دوم: عدم اطلاعات مدیریتی برای اداره کشور و بی خبری از واقعیت های جهانی.....	۵۴
فصل سوم: عدم تخصص و تعهد.....	۷۴
فصل چهارم: غرور بی اندازه شاه و عدم اعتماد به دیگران.....	۹۱
فصل پنجم: نداشتن التزام و تمکین به قانون اساسی و ایجاد موانع مردم مدیocracy و مردم سالاری.....	۱۲۰
فصل ششم: نداشتن برنامه های اقتصادی و اقتصاد ناپسامان در کشور.....	۱۵۲
فصل هفتم: برخورد های ناشایست با مردم، بی احترامی به علمای دین، بی اعتنائی به ورهائ جامعه.....	۱۸۴
فصل هشتم: ناسپاسی و حق ناشناسی شاه.....	۲۲۸
فصل نهم: اختناق و اعمال زور و ستم.....	۲۴۳
فصل دهم: حکومت نظامی، تیراندازی و کشتار مردم.....	۲۷۰
فصل یازدهم: ثروت اندوزی ها و فساد های شاه و وابستگانش.....	۲۸۰
فصل دوازدهم: باور داشتن تملق ها و ژاژ خواهی های مداحان.....	۳۲۴
فصل سیزدهم: موفق نبودن طرح های انقلاب سفید شاه و وعده های داده شده.....	۳۳۴
فصل چهاردهم: ملی گرایی افراطی و گرایش به ایران باستان.....	۳۵۲
فصل پانزدهم: شعار مدرنیزه کردن کشور.....	۳۶۵

۳۷۸	فصل شانزدهم: گرایش شدید شاه به غرب (اروپا و آمریکا)
۴۰۹	فصل هفدهم: تحمیل حزب رستاخیز و تغییر تاریخ هجری
۴۳۹	فصل هجدهم: حمایت آشکار از اسرائیل
۴۶۶	فصل نوزدهم: وحشت افراطی از دنیای کمونیست
۴۹۰	فصل بیستم: اتکای شاه به نیروهای نظامی، امنیتی و ژاندارمی خلیج فارس
۵۰۷	فصل بیست و یکم: ضعف اراده و عدم قاطعیت شاه در تصمیم گیری‌ها، آوارگی و مرگ

بخش دوم: عوامل بیرون از حکومت برای سقوط شاه

۵۴۱	مقدمه
۵۴۵	فصل اول: نا اسیابی‌ها و مطالبات مردم
	فصل دوم: استیلا، مگرایی، اسلام‌خواهی، حق طلبی، کاربردی شدن تعالیم قرآن در سایه مکتب
۵۶۵	اهل بیت (ع) و پیروان از دستان حاکمیت اصیل و انقلابی
۶۱۷	فصل سوم: تداوم نهضت و انقلابی به بین ایران
۶۶۱	فصل چهارم: آگاهی بخشی فرهنگی، مسائل فرهنگی، اجتماعی و سیاسی
۶۷۳	فصل پنجم: رهبری قاطع امام خمینی و مسائلی که قاطبه مردم از ایشان
۷۱۲	فصل ششم: کانونهای آزادی بخش مساجد، حسینیه‌ها، انجمن‌های دانشجویی و دانش آموزی
۷۲۰	فصل هفتم: انسجام و هماهنگی نیروهای مبارز
۷۳۹	فصل هشتم: تظاهرات، اعتصابات، راهپیمایی‌ها
۷۵۰	فصل نهم: مبارزات دانشجویان داخل و خارج از کشور
۷۸۸	فصل دهم: پدید آمدن گروه‌هایی با مشی مسلحانه
۷۹۹	فصل یازدهم: سیاست طرفداری از حقوق بشر و فضای باز کارتر رئیس جمهور آمریکا
۸۲۶	فصل دوازدهم: کارشکنی انگلیس و آمریکا و نقش آنها در سقوط شاه
۸۴۳	فصل سیزدهم: افشاگری‌های رسانه‌های خارجی
۸۵۱	فصل چهاردهم: فروپاشی ارتش شاهنشاهی و نیروهای مسلح امنیتی نظامی
۹۲۱	فصل پانزدهم: فساد اداری و عدم هماهنگی نهادهای حکومتی
۹۴۳	سخن آخر
۹۴۹	کتابنامه
۹۵۳	اشخاص
۹۷۷	اصطلاحات، گروه‌ها، سازمانها و مکانها

پیشگفتار

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ. إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ لَا يُسْتَخْرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ: ^۱ و برای هر گروه پایانی است و چون برای آنان کار آمد، کدام فرا رسد، لحظه‌ای پیش و پس ندارد و دوران‌شان پایان می‌پذیرد.

ما نیز بر این عقیده و اندیشه هستیم، اما یقین داریم بدون علت و اسباب، نه موفقیتی به دست می‌آید و نه روزگاری تباه می‌گردد. دنیا، دنیای اسباب است و خواست خدا همان خواست مردم و پدید آمدن است.

پیدایش، صعود و سقوط حکومتها در تمام جهان و در طول تاریخ بستگی به عواملی داشته و دارد که از آن گریزی نیست، در این مجموعه در خصوص ایران به مواردی اشاره می‌شود که پایه‌های تخت قدرت و عظمت داشته‌اند و با همه اقتدار و سابقه و ثروت و طرفدار و ارتش و نیروهای امنیتی و اطلاعاتی سست کرد و کاخهای آنها را فرو ریخت.

ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما

بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خذلان ^۲

۱. سوره اعراف، آیه ۳۴.

۲. از خاقانی.

طاق کسری که بارگاه عدل و داد بود، چه شد، که کاخهای ظلم و ستم بشود؟ تمام کاخ و قصر و بارگاه شاهان از چین گرفته تا روسیه و مصر و روم، یونان و فرانسه و انگلیس و اسپانیا، از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب جهان، آنها که ویران نشده‌اند، امروز جایگاههایی برای بازدید توریست‌ها و جهانگردان است. از فرعونهای قدرتمند مصر تا شاهنشاهان ایران چیزی جز آثاری از آن دارالاماره‌های خراب شده باقی نمانده است. برخی را بازسازی کرده‌اند که توریست بیشتری را جذب کنند و پول زیادتری به دست آرند و کمبودهایی را جبران نمایند. بدن‌ها و اندام آن قدر قدرتها، خاک شده و جز آثاری از ساختمانهایشان برای عبرت آیندگان چیزی دیگر باقی نمانده است.

امتیاز خودشان سرنوشت خود را تغییر می‌دهند، همان‌طور که آدم‌ها نیز آینده خویش را برانند.

از اول تاریخ تا امروز هر حکومت و یا امتی را مورد بررسی قرار دهیم، سرآغازی داشته‌اند و پایان در دایره‌ای و روزگار سیاهی، چگونه آمده‌اند و چگونه رفته‌اند و هیچ‌کس جاودانه نمانده است. علت‌هایی آنها را پدید آوردند و ضعف‌هایی آنان را سرنگون ساختند، خداوند با کمال اراداد جاودانگی نبسته است.

در سوره فجر، خدای بزرگ به سیده‌ده‌ن، به شبهای ده‌گانه رسالت حضرت موسی (ع)^۱ به مردم که همه زوجند و به خدا نه‌بردن بی‌همتاست و به شب‌هنگام که پیوسته در حال گذر است و... سوگند یاد می‌کند اگان و خردمندان را طرف خطاب قرار می‌دهد، چون بهتر می‌فهمند و نیکوتر درک می‌کنند، سرنوشت امت‌های گذشته را بدان‌ها می‌نمایاند: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ إِرَمَ ذَا النُّنُورِ أَلَمْ يَخْلُقْ مِثْلَهَا فِي الْبِلَادِ، وَ تَمُودَ الَّذِينَ جَاءُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ، وَ فِرْعَوْنَ ذِي الْأَرْوَاحِ، الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ، فَكَثُرُوا فِيهَا الْفَسَادَ، فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ، إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ وَ...»^۲ «آیا توجه نکرده‌ای که خدایت با قوم عاد چه کرد؟ پایگاههای آنها، قصرهای سر به فلک کشیده و ستونهای محکمشان در شهر ارم، آنها چه شدند و به چه سرنوشتی مبتلا گردیدند؟ آنان به چه ستونهای محکمی تکیه داشتند؟ نظیر این آثار قدرت را در

۱. در ترجمه و تفسیر قرآن مبین، ص ۵۹۳.

۲. سوره فجر، آیات ۶-۱۴.

جایی دیگر تصور نمی کردند. آنها تصور داشتند که با این ابزار و اسباب قدرت مداری (کاخ، نگهبان، سلاح) فناپذیرند. آیا ندیدی که خداوند با قوم ثمود چه کرد؟ آنها که سنگهای سخت محکم را از جا برمی گرفتند و پناهگاهها بنا می کردند، آنها کوه را به دشت می کشاندند. آیا فرعون را ندیدی که چه سپاه نیرومند و آهنین قدرتی داشت؟ وابستگان به فرعون در شهرها طغیانگری کردند، با آن لباسها و اسلحه های خود خواستند که برتر از دیگران باشند، با آن قدرتهایشان چه فسادهایی که در جوامع پدید آوردند؟ آیا ندیدی که خداوند چگونه تازیانه عذاب را بر آنها فرود آورد؟ چگونه روزگارش به تباهی گرایید، از صفحه روزگار برافتادند، این حکم قطعی الهی است، ای محمد، دروردگار تو در کمین ستمکاران و قدرتمندان است. تا آنها را به سزای اعمالشان برساند.

خدا با کسی بیادبی ندارد، همه مخلوقاتش را دوست دارد، بعضی بندگان هستند که طغیان می کنند و حبش را برتر از خلق می دانند، دست ستم از آستین بی عدالتی بیرون می آورند و خود را به تباهی می کشاندند. «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلُمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ»^۱ خدا به مردم هیچ ستمی نمی کند، بلکه آنها خود در حق خویشتن ستم می کنند.

در این آیات از سوره فجر، خداوند تنها از قوم عاد و ثمود و فرعون نام برده است، در آیاتی دیگر از کسانی دیگر و اقوامی دیگر که ناسپاسی کردند و یا آنکه به راه آمدند، یاد شده و سرنوشت آنها برای آیندگان بیان گردید. است باشد که آیندگان عبرت گیرند.

سرنوشت همه اقوام پیشین در تاریخ آورده شده، مورخان نوشته اند و باز هم می نویسند، «زمانه را قلم و دفتری و دیوانی است» هیچ کس بالاترین و برترین نیست، استثنایی در جهان هستی وجود ندارد، همه بنده خداییم و مخلوق او و همگان نیازمند و روزی خوار او هستیم، چرا خود را ابرقدرت و قوی شوکت و حاکم علی الاطلاق بدانیم؟

«إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْ أَهْلَهَا شِيَعًا، يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ، يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ

و يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ، إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ^۱

«فرعون در آن سرزمین برتری خواه بود، (خود را قدرتمند می دانست) مردم را به گروه های مختلف تقسیم کرد، گروهی از مردم را (دگراندیشان بنی اسرائیل را) تحت فشار قرار داد تا جایی که پسرانشان را می کشت و دخترانشان را (برای خدمت و فساد) زنده نگاه می داشت و به راستی تبهکار بود.»

فرعونهای دورانها، مفسد فی الارض هستند، برای کشتن و به فساد کشیدن جوامع، آنها برتری جویی می کنند. نه تنها فرعونهای تاریخ که بنی امیه و بنی عباس و بعد از آنها حمدانی ها و صفویان در تاریخ اسلام، چه جنایتها که مرتکب شدند و چه مصیبت ها، چه از این ای که بر سر مردم و اسلام آوردند؟

حکومت های مطلقه گ هر کدام به نوعی دست از آستین ظلم و ستم به در آوردند و جمعی از افراد را به تطمیع یا تهدید به اطراف خود کشانیدند و به جان و مال و ناموس مردم تعرض کردند. تاریخ گویای بسیاری از ستم های آنان است.

«كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُورٍ وَ ذُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ، وَ نِعْمَ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ، كَذَٰلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ»^۲

«چه بسیار باغستانها و چشمه سارهایی را که واگذاشتند و چه کشتزارها و پایگاههای عالی را که رها کردند و چه نعمت ها و موفقیتهایی که در آن سرخوش بودند و ما بدین سان آنها را در اختیار دیگران قرار دادیم. آنها هر چه داشتند رها کردند و رفتند، و به افرادی دیگر واگذاشتند.»

و اصلاً قرار روزگار چنین است که عده ای با حلال و حرام مردمی را جمع کنند و امکاناتی را فراهم نمایند و سپس وارثانی از راه برسند و همه را تصرف کنند و بعد هم دیگران...

هر چند یکی بر این برآید که منم با حشمت و با سیم و زر آید که منم
چون کارک او نظام گیرد، روزی ناگه اجل از کمین درآید که منم^۳
باید علت سقوطها و تباهی ها را بررسی کرد. اگر مبنای ماندنها، اسلحه بود که

۱. سوره قصص، آیه ۴.

۲. سوره دخان، آیات ۲۵ تا ۲۸.

۳. از حکیم عمر خیام نیشابوری.

داشتند، اگر چاپلوسان و متملقان بودند، که همه جا و همیشه در رکابند، اگر خدم و حشم و غلامان جان‌نثار و بردگان خاکسارند، که همواره در خدمت‌اند، اسلحه‌بند‌هایی هم برای منافع خودشان و غارت اموال مردم، دست به سینه‌اند، غلامان و کنیزان در بازار برده‌فروشان، در معرض خرید هستند، پس علت افول و سرنگونی و نابودی قدرت‌ها در چیست؟

بسیار آدم‌هایی که به بیماری خودبرتربینی و شخصیت‌پرستی مبتلا می‌شوند، نه تنها در کاخها و دربارها، که در تیمارستانها هم بیمارانی هستند که خود را ناپلئون و نادرشاه و رضاشاه می‌دانند و به نظر خودشان بر جهان حکم می‌رانند. اینان به مرور تحت معالجه قرار می‌گیرند، این بیمارها عده و عده و لشکر و چماقدار و قداره‌بند ندارند، اینها که در بیمارستانهای روانی بستری هستند، بهبود می‌یابند، اما آنها که تاج بر سر دارند و بر تخت نشسته‌اند تا مرگ، امکان معالجه ندارند، زیرا برای آنها عوامل تشدید مرض، از جمله مدافعان و مداحان و شاعران درباری، برای جیره‌خواری و گرفتن جایزه‌هایشان، دست‌دراز نیستند و روز به روز بر شدت مرض فرعونها می‌افزایند.

این بیماری‌ها، این انحرافها، این فسادها، این فسادهای درونی و بیرونی باید ریشه‌یابی شود. پزشکان، روانشناسان، جامعه‌شناسان، سیاستمداران باید شورایی تشکیل دهند و بیماری دیکتاتورها را بررسی کنند. راهی پیدا کردند، معالجه‌اش نمایند و در تاریخهای جهان از دوران اسکندر و امپراتورها، ایران و روم و یونان و مصر تا امروز جز مرگ و اعدام برای سلطه‌گرها و قدرت‌مدان دیکتاتورها چه داروی دیگری تجویز شده است؟

فراعنه مصر، قدرتمندان روم و یونان، هخامنشیان و ساسانیان، هندیان و چینیان، تا کمونیست‌های شوروی، ناپلئون در فرانسه، نادرشاه در ایران، هیتلر در آلمان، موسولینی در ایتالیا، قذافی در لیبی، حسنی مبارک در مصر و... چه کردند و چه شدند؟ آنها که تمام مخالفان و دشمنان خود را کشتند و به سیاهچالها انداختند، پس چرا خودشان و حکومتشان تباه شد؟ چرا یارانشان همه به هلاکت رسیدند؟

آن همه عظمت‌های پیشین در کجای تاریخ مدفون هستند؟ در کجای این روزگار، باید سراغ آنها را گرفت؟ زباله‌دان تاریخ کجاست؟

البته همه آن ملتها مقدمات سقوط خود را با دست خود فراهم کردند، آنها هم که دیکتاتوری را ساختند و پرداختند و بتهایی را تراشیدند، شایسته است که با همان بتها به قعر جهنم فرو افتند.

استعمارگران پس از جنگ جهانی اول و دوم، در قرن بیستم چه جنایتهایی را که انجام دادند و کدام فساد را ناکرده گذاشتند؟ بر سر خاورمیانه و آفریقا و آمریکای جنوبی چه آوردند و چه می‌آوردند؟ آیا در جبین آنها رستگاری دیده می‌شود؟ آیا همه آنها امروز درگیر مسائل سیاسی و اقتصادی خود نیستند؟ آیا همه آنان با انحطاط اخلاقی و اعتدال و انحراف جوانانشان روبرو نشده‌اند؟ آیا نباید در هر منطقه‌ای اصلاح گرانی پیدا شوند و دود همه بخارند برای اصلاح جوامع انسانی راه‌حلی پیدا کنند؟

مرحوم محمد حسن صغیر اصفهانی چه زیبا می‌سراید:^۱

ای دل ز دست داد نیای پر ز شور وی گشته مست باده خودبینی و غرور

زنهار جان من نه به زر ناز نه به زور قارون چه کرد با زر و کوزور سلم و تور؟

بهرام آنکه فلک کش صید جای گور

دیدی که خاتمه بخش صید گور کرد

خرگاه جم کجاست؟ قبا ی قباد کو؟ نه رود و دعوی انا رب العباد کو؟

ضحاک شوم و کاوه نیکو نهاد کو؟ خوشبیرمان و محکمه عدل و داد کو؟

با آن همه غرور و دغل پور نهاد کو؟

کز بهر خود تدارک حور و قصور کرد

کوزال و پور زال و فریدون نامدار؟ بهمن چه شد؟ کجاست فرامرز کامکار؟

گرسبوز است در چه بیچارگی دچار حرفی به جانماند ریژن به روزگار

ببران شیرگیر و پلنگان شیرخوار

چون شد که رخنه بر تنشان مار و مور کرد؟

در آیتی دیگر از قرآن مجید می‌خوانیم: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ

كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ...»^۲ آیا در جهان سیر و سیاحت نداشته‌اند تا متوجه شوند که

۱. مصیبت‌نامه، ص ۶۹، صغیر اصفهانی، ۱۳۷۸.

۲. سوره یوسف، آیه ۱۰۹.

سرنوشت پیشینیانشان چگونه بوده است...؟

«قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ»^۱ بگو به اطراف دنیا سفر کنید و سرانجام دروغگوها را بنگرید، زندگانی آنها را مطالعه کنید، روزگارشان را بررسی نمایید که عاقبت کار آنها چگونه بوده است؟

خدایمان در آیاتی چند از قرآن گرامی‌اش، از ما خواسته که به ریشه‌یابی سقوط اقوام و ملل گذشته جهان بپردازیم، چرا سرنگون شدند؟ چرا به مردم دروغ گفتند؟ چرا فقط در فکر خویش بودند؟ چرا وظایف خود را نسبت به جامعه انجام ندادند؟ چرا به گناه و خطا را در پیش گرفتند؟ و بدتر از همه چرا ستم کردند؟ پیامد ستم، واژگونی و تباهی است. هر کجا ظلم، تبعیض، بی‌عدالتی، فاصله فقر و غنا، شکم‌بارگی و گرسنگی، افراط و تفریط، وجود داشته باشد، نابودی حتمی است. خدا در کمینگاه ظالمان است، نه با همه جا و همیشه حاضر و ناظر است، متجاوز را به سزای خود می‌رساند.

پیامبر اکرم حضرت محمد (ص) فرمودند: «الْمَلِكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ» حکومت با کفر می‌ماند، و با ستم نمی‌ماند. و ما با گوشه‌ایمان شنیده‌ایم و در کتاب‌هایمان خوانده‌ایم و در عمر نوبه خود با چشم‌هایمان مشاهده کرده‌ایم و در کشور خودمان و در دیگر نقاط جهان چه بسیار به ناظر سقوط ستمکاران بوده‌ایم و دریافته‌ایم چگونه آن مظلوم دامن ظالمان را گرفته و آنان را به جهنم انداخته است.

سقوط حکومت شاه

چه بسیاری از تحلیل‌گران داخلی و خارجی، درباره علل سقوط شاه ایران، مصاحبه‌ها داشته و مقاله‌ها و کتابهایی نوشته‌اند. از خانواده شاه: همسر، مادر همسر، خواهران و برادران و فرزندش رضا پهلوی و یاران نزدیکش مثل: علم، اردشیر زاهدی، جعفر شریف‌امامی، شاپور بختیار و... و افسران خدمتگزارش مانند: فردوست، قره‌باغی، طوفانیان، جم و... و افراد ساده‌تری چون شعبان جعفری (بی‌مخ)

و... و جامعه‌شناسی با تجربه مثل دکتر احسان نراقی و... و زنان وابسته به خودشان فاطمه پاکروان، لیلی امیر ارجمند و... و سیاستمدارانی چون دکتر مظفر بقایی، حسین مکی، دکتر علی امینی و... و اقتصاددانانی چون: عبدالمجید مجیدی، محمد یگانه و محمود فروغی و... هر کس به نوعی تحلیل و تفسیر کرده است.

عوامل سقوط بسیار بوده است. خود شاه و اطرافیانش توطئه انگلیس و آمریکا، گران شدن قیمت نفت و شتاب در رساندن مردم به پیشرفتهای جهانی، مخالفت با شرکت آسرسوم و جلوگیری از منافع بیش از حد آن را علت سقوط دانسته‌اند. روزنامه‌نگاران و تحلیل‌گران سیاسی بیشتر روی نارضایتی‌های مردم، گرانی‌ها، تورم و فقر عمومی تکیه کرده‌اند.

نسل ما شاهد و متحمل بود که شاه با آن همه ثروت و قدرت و ارتش مجهز و سازمان اطلاعاتی قوی و طرفداران ظاهری در خارج و داخل و آن همه ادعا و حاکمیت، پس از آنکه سقوط کرد، در تمام این جهان پهناور، جایی برای زندگی نداشت. هیچ کشوری حاضر نبود که او را بپذیرد و به او پناه دهد. زندگی او برای سران دنیا عبرت‌آموز بود. درسی از تاریخ برای دیکتاتورها بود. کسانی که تکیه بر مال و ثروت و قدرت و حامیان خود دارند، چه شدند؟ و دیدیم که همه چیز در اندک مدتی تباه شد. روزی که شاه در تبعیدگاهش از دنیا رفت، جز میزبانان انورسادات رئیس جمهور مصر و همسرش و خانواده‌اش، کس دیگری در کنار او نبود. هیچ‌کدام از آن‌ها متعلقان و بله قربان‌گوها و بهره‌گیران و ستایشگران دوران سلطنت و حتی برادران و خواهرانش که از عوامل سقوط او بودند، در مراسم خاکسپاری او حضور نداشتند.

افسوس که چگونه قدرتمندان و دیکتاتورها به این دنیا دل بسته‌اند، عبرتهای روزگار و سرنوشت امثال: محمدرضا پهلوی، انورسادات، صدام حسین، حسنی مبارک، در مصر، زین‌العابدین بن علی در تونس، علی عبدالله صالح در یمن، معمر قذافی در لیبی و... باعث بیداری و آگاهی آنها نمی‌شود.

برخی جوانان و نوخاستگان که در زمان شاه ناظر بر جریانات حاکمیت نبودند، تحت تأثیر تبلیغاتهای انحرافی و یا مصاحبه‌هایی در ماهواره‌ها و یا عدم آگاهی از روند عملکرد طاغوتیان، یا به دلیل رفتار نامناسب و ضعف مدیریت روی کارآمدگان جدید، از ظلم‌ها و جنایات شاهان و سلطه‌گران درباری و ساواکی و فشارها و بدبختی‌های مردم

ایران در آن روزگار، خبر نداشتند و بر انقلابیون خرده می‌گیرند که برآیند فعالیت‌های شما چه بود؟ به کدام امتیاز و برتری دست یافتید؟ در اینجا مناسب دیده شد که عباراتی با اندک تفاوتی از نویسنده‌ای که در یک سایت آورده شده بود، نقل شود. باشد که بر آگاهی‌ها افزوده گردد.^۱

شاه و ما

«چه خوب که شبکه تلویزیونی حرفه‌ای و متمکن «من و تو»، به سال انقلاب بازگشته و ریزهای آوارگی شاه از تهران تا قاهره را روایت کرده است و مستندی جذاب ساخت با تصاویر کمیابی که راوی‌اش، ... فرح دیباست که روزگاری حکم دانای کل را داشت و حالا شده ناظر غایب. به هر حال، شنیدن روایت آنها که در شکست شاهانه سه‌م‌بودن نیز جزئی از تاریخ است، هر چند حقیقت آن نیست.

نوستالژی جوانان، تاریخ‌نویسانده شاه ندیده، فرصتی ساخته و از سویی سرتوشت واژگونه و سیاه اینک ایرانی‌نحور باید بنشیند کنار فرح دیبا و با هم مویه کنند. تراژدی کمدی تاریخ است که سمرگان قدیمی خود را روسپید می‌پندارند و مظلوم. گرچه اتفاقی نیفتاده و شاه همان مستبدی است که بود.

فرح دیبا چشم به تصاویر جوانان ژولیده و کت‌به‌دهان انقلاب دارد و خونسرد و مطمئن از اینکه مخاطب افسرده که حالا در هوای هرچ انقلاب و فریادی نیست، حق را به او و خاندانش می‌دهد که گویا یکسره پیشرفت می‌خوابد. [!]] و در دل می‌گوید این بیابانگردان سودایی، معلوم نیست از کجا به شهر حمله کرده‌اند و کاخ‌آرزوهای ملتی را از بیخ برکنند!

بانو البته حق دارد، آن کادر نحیف تصاویر دست‌ساز که نمی‌تواند آنچه در آن دوران و زیر گنبد کبود می‌رفت را روایت کند، باید بنشیند و شاه را در پرده‌خاطرات تاریخ ببیند تا بداند امروز ما از کجا آمده و چه شد که همه آواره‌ایم؟

پیرمردی را به یاد آورید که نشسته بود بر خاک و تکیه بر عصا داده و سر پنهان کرده زیر شولای درد. او محمد مصدق بود. بدابه حال ما که در سیزده سال زندان و حصر احمدآباد، کسی را جرأت آن نبود که سراغش گیرد و نه خبرنگاری می‌توانست بیاید

و از احوالش پرسد: جناب نخست‌وزیر در ماجرای ملی کردن نفت ایران و زمین زدن استعمار انگلیس چه می‌کردی و شاه چه می‌کرد؟

شاه شادکام جوان، که به پشتوانه آمریکا و انگلستان و هیئت شعبان جعفری تاجبخش، دوباره بر تخت نشسته بود، حتی نمی‌گذاشت نام مصدق از احمدآباد بیرون رود، چه رسد به اینکه قامت نحیفش به تهران بیاید و در خیابانهای شهری که در آن هزار خاطره داشت، نفسی گشت زند.

وقتی پیرمرد سر بر زمین گذاشت و برنخاست، دوستی چون سادات هم ندانست به قدری بداند و قدرتی داشته باشد تا با شکوه به خاک رود. در انزوایی ماند و رفت و مثل شانه شست میلیون دلار هم از ایران نبرد و خرج دادگاه لاهه نیز از سرمایه شخصی اش شد. اما نفت به همتش ملی گشت و این سرمایه، شاه را رهبر اوپک و شخص قدرتمند منطقه ساخت و اینها خدمت مصدق به ایران بود.

بعضی صحنه‌هاست که بهتر است بانو فرح نبینند و آنها که ضعف اعصاب دارند و قلب رنجور[!]

مردی بود با ریش بلند سیاه و کودتای ۲۸ مرداد دستگیرش کردند و مثل غنیمتی شد قیمتی، برای والا حضرت اشرف پهلوی.

وقتی به دادگاه می‌بردندش، حکم قاضی را قبلاً داده بودند و شعبان و چاقوکش‌هایش ریختند تا قیمه‌اش کنند و با آن زخم‌ها نبرد و ناچار وقتی تب داشت و می‌لرزید، تیربارانش کردند. او دکتر حسین فاطمی و دکتر حاجه دکتر محمد مصدق و کسی بود که پیشنهاد ملی شدن نفت را داد.

بانو فرح، سالهای مصدقی را در دربار نبود و آن وقت منکه ثریا اسفندیاری کنار شاه می‌ایستاد. شاید اگر ثریا پسری می‌آورد و با شاه می‌ساخت، فرح دیبا ... هم به راهی دیگر می‌رفت که خیلی از دانشجویان ایرانی رفتند و مخالف شاه می‌شد، هر چند بروز نمی‌داد، اما چه باید کرد؟ اگر کنار تاج، نیم‌تاجی بر سر داشته باشی، تمام عدل و انصاف گم می‌شود. تا اینجای کار هنوز مخالفان شاه، دست به اسلحه نبرده بودند. هنوز امید داشتند تا با مبارزه قانونی اصلاح کنند و استبداد را پس بزنند، اما مگر محمدرضا پهلوی، ذره‌ای به دیگران فرصت می‌داد؟

این اسمها که می‌بریم همه تصویرند، اما خب دوربین را به زندان نمی‌شد برد و

حال و روزشان را دانست. مهندس بازرگان، یدالله سجابی، محمود طالقانی و دیگرانی که به انزوا رفتند و باز نگاه دوربین به این گوشه‌های متروک و مغضوب شاه نمی‌رفت، غلامحسین صدیقی، کریم سنجابی و حتی نخست‌وزیر مژده سالهای بعد، علی امینی و...

ای کاش شاه روزی ۱۸ ساعت کار نمی‌کرد. ناسلامتی مشروطه شده بود تا سلطنت کند و نه حکومت، بنابر مشروطه، قرار بود تا مجلس همه کاره باشد و انتخابات آزاد کشور را بچرخاند و نخست‌وزیر فقط فرمان مجلس را ببرد و شاه نیز موظف به تنفیذ قوانین بنابر تشریفات بود، نه اینکه هر جا روی بچرخانی تمثال شاه و فرح ببینی، سایه شاه و انس و ساواک بر سر همه امور چرخ بزند و نه اینکه همه وزرا، وزیر دربار باشند و نمایندگان پارلمان و جان‌نثاران، و بازی دوحزبی و تک‌حزبی از تفریحات سالم شاه شود.

مردم در برابر مأموران پادشاهی و اراک شاه چه می‌توانستند بکنند؟ خداوند هیچگاه از حق مظلوم نمی‌گذرد، حق مظلوم حق الناس است، ظالمها چگونه می‌توانند از ظالم رضایت بگیرند؟ چگونه می‌شود مظلوم را از ظالم راضی کرد؟ رسوائی شکنجه‌ها و ستمها، حکومت پهلوی را به درد آورد، آیا نمی‌شد که با مردم کنار آیند؟ حکومتی موفق است که مردم حامی آن باشند، دولتهای دیگر فقط به منافع خود فکر می‌کنند.

کجا بود بانو فرح، وقتی اصغر بدیع‌زادگان را در سکنه گاه ساواک بر روی گاز پیک‌نیکی آن قدر نشانند که سوختگی تا نخاعش پیش رفت و عاقبت اعدامش کردند. از یادها رفته است، روستازاده به فغان آمده‌ای از ظلم خوانان و مشر صفرخان قهرمانی که ۳۲ سال در زندان شاه ماند تا با انقلاب آزاد شد.

اما از خسرو گل‌سرخ‌ی تصویری داریم، ای کاش می‌شد بنشینیم و همراه بانو فرح با چشم اشکبار ببینیم. جوانی سی ساله بود، سرشار از آرمان، گیرم که چپ می‌زد، به راحتی اعدامش کردند، جرمش این بود که به اسلحه فکر کرده بود، نه اینکه حتی به دست گیرد.

اینها درست که شاه، ایران را مثل مایملک خود دوست داشت و با آن لحن خودخواهانه می‌گفت: «ملت من، کشور من»، راست است که به خونریزی در حد

حمام خون اعتقادی نداشت و در اداره مملکت کارهای درست نیز می کرد، اما خانه استبداد هر چند باشکوه، باز از پایه ویران است.»

عدل و آزادی را باید پایدار داشت، باید سعی کرد با سازندگی، ملتی موفق و باایمان و سازنده تربیت کرد. حاکمیت عدالت و مردم سالاری و مردم دوستی است که باعث موفقیت و پیروزی هر ملتی می شود.

فرمایش پیامبر بزرگ اسلام (ص) است که: «ما أَكْثَرَ الْعِبَرِ وَأَقَلَّ الْأَعْتِبَارَ» عبرتها چه بسیار است و عبرت گیران اندک، و سرنوشت امثال اینها با آن همه زورگویی و آدم کشی، محبس و زندان و شکنجه مردم به کجا انجامید؟

در این سالها، که از پیروزی انقلاب اسلامی ایران گذشته است، نویسندگان و تحلیل گرا، داخلی و خارجی درباره علت سقوط شاه و پیروزی انقلاب اسلامی مطالب زیادی نوشته اند همه قصد ریشه یابی این اتفاق بزرگ تاریخی را داشته اند. هر کسی علتی را ذکر کرده و گاه دانه گردن کسی گذاشته است.

پایه گذار انقلاب اسلامی، حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه و یارانشان و مخالفان و معاندان و کسانی که در انقلاب نبودند، حرفهایی برای گفتن داشته و نظریاتی را ابراز داشته اند، جمع بندی همه آن نظرات کار مشکلی است.

در این مجموعه، نگارنده با توجه به آخرین سن و رنجش از برخی اتفاقات و حوادث روزگار معاصر، برداشتهایی را از جریانهای گذشته و برخی حوادث پس از انقلاب که در نظر داشتم و یا آنکه در متن بسیاری از آنها بوده ام و با توجه به مطالعات بسیاری که در خاطرات انقلابیون و مخالفان آنها داشتم، مطالبی را روی کاغذ آوردم تا برای آیندگان درسی بماند و صاحب نظران در دستاوردهای خود بدان نیز عنایت داشته باشند. نقل قولهای بسیاری از دوست و دشمن رقم زدم، باشد که جوانانمان که با آن روزها فاصله ها پیدا کرده اند، برخی علت ها را مطالعه و بررسی کنند.

بر آن اعتقاد هستم که بسیاری از فرصت طلبان و تحریف گران، مسیر تاریخ انقلاب را عوض خواهند کرد، بسیاری از چهره های اصلی را حذف خواهند نمود، همان طور که در زمان حیاتشان آنها را منزوی کردند.

این وظیفه است که در حد توان سخن ها گفته شود، حقیقت ها ارائه گردد،

تاریخ صحیح نوشته شود، حتی اگر چاپ و منتشر نشود، واقعیت‌ها یادداشت شده و در صندوق‌خانه‌ها، بایگانی گردد، بالاخره روزی حق بر ملا می‌شود.

برای رسیدن به آزادی

امروز ما برای ساختن جامعه‌ای نوین و مردمی موفق، نیاز به اندیشه و تلاش فوق‌العاده داریم، موانع داخلی و خارجی بسیارند. سنگ‌اندازی‌ها و تحریم‌ها سد راهند. نمی‌توان نشست و غم گذشته‌ها را خورد و یا آنکه نگران آینده بود. در آن صورت موانع موقتی به دست نمی‌آوریم، بالاخره کار دشمن ضربه زدن است. در ظرف این مدت که در پیروزی انقلاب گذشته، چه سختی‌ها که از معاندان دیدیم، به خاطر پیروزی مردم منافع آنها به خطر افتاده بود. آنان تحمل پیشرفت و تعالی مردم ایران را نداشتند. در هر سال اطفال مردم باید آماده باشند، از ملیت و منافع خود دفاع کنند. مانع ورود نامحرمان به حریم خود شوند، آن ذلت ابدی است که افرادی در خانه‌های خود بنشینند و ناظر از دست رفتن تمامی جان و مال و ناموس خود باشند. در تعلیمات اسلامی آمده، کسی که در راه حدایت دفاع از خانه و خانواده و منافع مشروع و میهن خود کشته شود، شهید محسوب می‌شود. مرگ او شهادت است.

شاهیان خود را صاحب اختیار و مالک‌الرقاب مردم و ایران می‌دانستند. اموال مردم را یغما می‌کردند، سلب آزادی‌ها می‌نمودند. به فساد دامن می‌زدند، مردم را برده می‌خواستند، ولی مبارزان و مجاهدان مدافع حق و عدالت بودند و می‌خواستند که در جامعه تبعیض و نفاق و فساد نباشد. در اینجا تضاد منافع پیش می‌آمد، آنان که زیاده‌طلب بودند و مستکبر و خودخواه، تحمل وجود مبارزان راه آزادی را نمی‌کردند. آنها را دستگیر و به زندان می‌انداختند و با شکنجه و داغ و درفش می‌خواستند آنان را از راه خود برگردانند.

متأسفیم که در جهان امروز منحرفان به اسم جهاد و مبارزه و به نام اسلام و مسلمانی اقدام به آدم‌کشی و کارهای تروریستی می‌کنند. اینها می‌خواهند اسلام را خشن و مسلمانان را خشونت‌طلب و خونخوار معرفی کنند. با انفجارهایی، بی‌گناهان بسیاری را به خاک و خون می‌کشند، سرهای جوانان را از تن جدا می‌کنند و سرهای آنها را به دست می‌گیرند و عکس می‌اندازند و روی سایت‌ها نشان می‌دهند و بدان

افتخار می‌کنند. قلب و جگر دشمن کشته شده را به دهان می‌برند و همه کشتارها و سرقت‌ها و تجاوزها را به اسم اسلام و زیر کلمه مقدس «لا اله الا الله» و «الله اکبر» انجام می‌دهند. افسوس!

این آدم‌کشان متعصب و جاهل، این تیره‌روزان ناآگاه و فریب‌خورده، در هر کجای دنیا که باشند، مستضعف و فرومایه‌اند. امروز این فرقه‌های دور از اسلام و انسانیت، معضلی هستند که در پیش پای مردم جهان و مسلمانان قرار دارند. فرهیختگان جوامع اسلامی، قرآن‌شناسان و اندیشمندان، حکومت‌های مقتدر باید سعی کنند که این خارها، از جلوی راه ملت‌ها و مسلمین بردارند و آنها را ریشه کن کنند.

اسلام دین آزادی و صلح و محبت است. «لیس الدین الا الحب»^۱ در مذاهب اسلامی کشتار بی‌گناه و ترور و حمله ناچوانمردانه، حمله به زنان و کودکان وجود ندارد. در اسلام خطی نمی‌توان از جان و مال و ناموس و منافع ملی دفاع کرد، دشمن را از قلمرو خود بیرون نماند، رادژ محکم عقیده و ایمان که بر اساس وحی و عقل است حمایت نمود. ما مردم راضی نیستیم که در خانه خود بنشینیم تا ظالمان بر ما مسلط شوند. ما به خاطر تبعیض و فساد و زورگویی و آزار و شکنجه و سیاهچال‌های حکومت شاهی به انقلاب روی آوردیم، در برابر شاه و ساواک جهنمیش و ایادی خونخوارش و بیدادگاه‌های نظامیش و... ایستادیم. مبارزان راه عدالت و آزادی هیچگاه برای مقام و موقعیت و ثروت، جان خود را به خطر نمی‌انداختند، گرچه بعدها از راه‌سیدگانی پیدا شدند که به مقام و رانت و اختیارات دست یافتند. فرزندان انقلاب اسلامی ایران، جز خدا و مردم، جز دنباله‌روی روحان خالص و مخلص، جز یاران وفادار به حق و عدالت، چیز دیگری نمی‌خواستند و می‌خواستند که بر سر این اندیشه نهادند و یا آنکه سلامت جسم و روح را از دست دادند. «طوبی لاهل النعیم نعیمهم»

ریشه‌های انقلاب

از سال ۱۳۵۹ تا سال ۱۳۶۳ که در تهران بودم به خاطر سوابقی که در تکوین

۱. امام محمدباقر(ع)، تحف العقول.

انقلاب داشتم و مطالعاتی که انجام داده بودم و احتمالاً اشعار و مقالاتی که در جراید در رابطه با این تحول بزرگ درج می‌کردم، برای تدریس درس «انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن» به دانشگاه‌های تهران، تربیت مدرس، علوم بازرگانی و... دعوت شدم. چون به اصفهان آمدم، در دانشگاه‌های صنعتی اصفهان و پس از آن به دیگر دانشگاه‌ها خوانده شدم. علاوه بر دروس تخصصی که همه‌اش در جهت اسلام و انقلاب بود و تمام وجود من شیفته انقلاب و اسلام است، درسهایی از ریشه‌های انقلاب را داشتم. مطالبی را از گوشه و کنار و بیشتر از مشاهدات خود گرد آوردم و در اختیار دانشجویان گذاشتم. عد وقوع این تحول بزرگ را به دست مردی از تبار مجاهدان اسلام، خمینی بت‌شکن و شیانی مردم ایران تحلیل و بررسی نمودم. از حضور خود در برخی صحنه‌های انقلاب می‌گفتم چون من و یارانم در اصفهان از محورهای اصلی بودیم، خاطراتی از زندان‌ها، شاه، از شکنجه‌گاه‌های ساواک و از شهیدان راه انقلاب، و از پیشتازان رنج کشیده دران طغوت شمه‌ای بیان می‌کردم. گاه می‌شد که دانشجویان دوست می‌داشتند که روی تحلیل‌ها، ریشه‌یابی‌ها و خاطرات زجرآور گذشته بیشتر بحث شود و صمیمانه توجه می‌کردند. بر وی آنان اثرگذار بود، چون با فردی مواجه بودند که تمام مراحل انقلاب را گذرانده بودند. آنها جزوه‌ها را می‌خواندند و گفته‌ها را یادداشت می‌کردند، در فرصتهایی که پیش می‌آمد، به سؤالاتشان پاسخ داده می‌شد. از شاگردان آن روز چه دوستان همراه و همراهان و امروز خود استادند و در مسیر آگاهی خلق، استوارند، چه بسیار دانشجویانی که از دانش‌آموزان دیگر و بدون اینکه این درس را انتخاب کرده باشند، در این کلاسها که در سال‌های دانشکده‌ها تشکیل می‌شد، شرکت می‌کردند. به حضور و همگامی همه آنها افتخار می‌کنم. امید که سکان کشتی ایران عزیز را در دست گرفته و نیکو هدایت و مدیریت کنند.

درسهای من در رابطه با ریشه‌های انقلاب، همین مطالبی هست که در این نوشته ملاحظه می‌شود. در خصوص شروع به نوشتن این کتاب و سیاه کردن کاغذها، یادآور می‌شود: در سال ۸۸ که از نوشتن خاطرات خود از دوران ستم‌شاهی تا پیروزی انقلاب فراغت پیدا کردم، در پایان خواستم که علل وقوع انقلاب را در چند صفحه بیاورم، ضمن نوشتن به این نتیجه رسیدم که در چند صفحه حق مطلب ادا نمی‌شود، لذا خاطرات را به حال خود گذاشتم و در این وادی افتادم که ریشه‌ها و زیربناها و علل

وقوع انقلاب را با دلیل و مدرک بنویسم.

امیدوارم که این تحقیقها و پژوهشها مقدمه‌ای باشد برای بررسی تاریخ معاصر کشور عزیزمان ایران و نقطه عطفی برای نسل‌های بعدی که بدان بنگرند و بدون حب و بغض در مسیر مطالعات و پژوهشهای خود، این نوشته را هم مدّ نظر قرار دهند، و آیندگان پذیرای آن باشند.

این مجموعه ان شاء الله از روی صداقت و راستی و بی‌طرفی و عدم وابستگی به جناح خاص نگاشته شده باشد، اگر در جایی به خطا و یا از روی غفلت از کسی انتقاد بعمل آمده و تمجید شده، پوزش خواسته و درخواست گذشت دارم.

به خاطر تکمیل مطالب و یا برداشت از مآخذ مختلف، گاهی مطالبی و یا نکاتی تکرار شده است و بعضی عبارات دو بار آمده که از این جهت هم عذر می‌خواهم.

در این نوشته به ملوری که در فهرست هم ملاحظه می‌شود، عوامل سقوط به دو بخش تقسیم شد. یکی علت‌هایی که ناشی از عملکرد خود شاه و اطرافیانش بود و در بخش دوم، به عوامل خارج از سیستم حکومتی و علت‌های بیرون از حیطه قدرت حکومت پرداخته شده است. امید که توانسته باشم در راه خدمت به مردم و آگاهی دادن به خلق و حمایت از انقلاب اسلامی ایران، کاری درخور انجام داده و برای روشن شدن زوایای تاریخ نهضت اسلامی ملت ایران، قاصد هر چند کوتاه برداشته باشم.

مِنْ اللَّهِ التَّوْفِيقُ وَعَلَيْهِ التَّكْلَانِ

اصفهان - ۱۳۸۹

بفضل الله صلواتی